

گرفته شده از "دانشنامه آریانا"

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل

از: دکتر سید حشمت الله حسینی

فهرست مندرجات

- زندگی نامه
- آثار بیدل
- مرگ و مزار بیدل
- یادداشت ها
- پیوست ها
- پی نوشت ها
- جستارهای وابسته
- سرچشمه ها
- پیوند به بیرون

[↑] زندگی نامه

حضرت ابوالمعانی «میرزا عبدالقادر بیدل» در سال ۱۰۵۴ هجری قمری مطابق سال ۱۰۲۳ خورشیدی که برابر است به سال ۱۶۴۴ مسیحی، در دوره حکمرانی با شکوه شاه جهان در ساحل جنوبی رودخانه «گنگا» در آسمان ادب و عرفان ظاهر شد که با آثار فنا ناپذیرش زبان و ادبیات دری را روشن ساخت. [یادداشت ۲]

تاریخ تولد حضرت ابوالمعانی بیدل (ح) را صوفی وارسته «میرزا سید ابوالقاسم ترمذی» که از دوستان میرزا عبدالخالق (پدر بیدل) و میرزا قلندر (کاکای بیدل) بود، به حساب ابجد، «فیض قدس» و «انتخاب» استخراج نموده است که از آن سال ۱۰۵۴ هجری قمری بر می آید. بیدل آنها را در رباعی زیر چنین انعکاس داده است: [بیدل، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر، **کلیات**، د پوهنی وزارت، د دارالتالیف ریاست، کابل ۱۳۴۲، جلد دوم، ص ۱۳۶]

به سالی که بیدل به ملک ظهور
ز فیض ازل تافت چون آفتاب
بزرگی خبر داد از مولدش
که هم «فیض قدس» است و هم «انتخاب»

نام پدر «بیدل» میرزا عبدالخالق ثبت شده است که شغل سپاهیگری داشته است. وی با وجودی که یک سپاهی بود، صوفی بوده وارسته و وابسته به طریقه «قادریه» که به خاطر

دل‌بستگی معنوی به پیر طریقت خویش «عبدالقادر گیلانی»، اسم فرزند خود را «عبدالقادر» گذاشت.

بیدل حدود چهار و نیم سال داشت که پدرش جهان را وداع گفت. به گفته خودش:

خورشید خرامید و فروغی به نظر ماند
دریا به کنار دگر افتاد و گهر ماند
آتشکده رفت و ز گره ریخت شراری
دل آب شد و قطره خونی ز جگر ماند
آن سایه گذشت از اثر دست نوازش
این نقش قدم داغ شد و خاک بسر ماند

بعد از آن سرپرستی او را کاکا و شاگرد پدرش «میرزا قلندر» به عهده گرفت. شش و نیم سال داشت که مادرش او را به دبستان شامل کرد. بیدل که از هوش و حافظه سرشار برخوردار بود در ظرف هفت ماه خواننده شد و در مدت یک سال قرآن را به پایان رسانید. تا ده سالگی به آموختن صرف و نحو و قواعد عربی و ادبیات دری پرداخت. پس از مدت کوتاهی بعد از مرگ پدر، «بیدل» مادر خود را نیز از دست داد و از آن به بعد به صورت مستقیم تحت آموزش و پرورش کاکای خود قرار گرفت و به وسیله وی با دنیای عرفان و تصوف آشنا شد.

در مورد اجداد «میرزا عبدالقادر بیدل» زندگینامه نویسان وی همه متفق و هم نظر اند که ایشان از نژاد جنگجوی مغول هستند؛ اما در مورد این که «بیدل» ما مربوط کدام قبیله بوده است، به نظریات متفاوتی بر می‌خوریم. اگر بعضی از تذکره نویسان او را به قبیله «برلاس» مربوط دانسته‌اند، به اساس نوشته «تذکره نشتر عشق» تألیف حسین قلی خان عظیم آبادی [۱] می‌باشد. بعضی‌ها به اساس ادعای مؤلف کتاب «مجمع النفائس» قبیله او را «ارلات» نوشته‌اند. [۲] اما واقعیت اینست که اسلاف «بیدل» همه دل از قبیله «ارلاس» بودند که یکی از چهار طایفه بزرگ نژاد «چغتایی» ست و به داشتن مردانی جنگاور شهرت زیادی داشت.

خواننده فکر می‌کند که کلمه‌های «برلاس»، «ارلات» و «ارلاس» معادل یک دیگرند. به صورت مختصر باید توضیح نمود که کلمه «برلاس» به معنی قهرمان و دلیر است. پدر «تیمور لنگ» ازین قبیله بود. [۳] این لقب را بار نخست نیکه امیر تیمور بر خود گذاشته بود. بنابراین تیموریان همه «برلاس» بودند. در مورد طایفه «ارلات» باید گفت که: «پس از مرگ پدر چنگیز خان مادرش با مردی که «منگلیک ایزکه» نام داشت و شخص متقی و پرهیزگاری بود، ازدواج نمود. پسر دوم «منگلیک ایزکه» ارلات نام داشت و قبیله ارلات از بازماندگان وی است.» [۴] در مورد کلمه «ارلات» در لغت نامه دهخدا می‌خوانیم که «ارلات» قومی است در حدود فاریاب و میمنه. [۵]

«... برلاس‌ها و ارلات‌ها تاریخ درخشانی دارند و عده زیادی از اعضای برجسته قبایل مذکور در کتب مختلف تاریخ مغول‌ها ذکر گردیده است. در اثر شهرتی که این دو طایفه دارند انسان به آسانی مرتکب اشتباه گردیده و تصور میکند که بیدل از طایفه برلاس و یا از قبیله ارلات بوده. ... پس قبیله ارلاس گرچه شهرت کمتر دارد، قبیله ایست که بیدل به آن تعلق داشته.» [۶]

«ارلاس» را در لغت «عقل نهم» آورده‌اند؛ اما در مورد ریشه کلمه «ارلاس» باید گفت که «ارلاس» واژه ایست ترکی که اصل آن «ارلن» بوده و به اساس قاعدهٔ آسیمیلایون به مرور زمان به «ارلش» و «ارلاس» تغییر پیدا نموده است. در این کلمه جزء ثابت (ار) به معنای بزرگی و سروری و تعالی روز افزون در زبان ترکی اطلاق می‌شود؛ و جزء متغیر (لش) به معنای شدن و گردیدن و کنایه از تغییر می‌باشد. در حقیقت «ارلش» یا «ارلاس» در زبان ترکی یعنی روز به روز متعالی شونده و روز به روز سروری پیدا کردن است. اگر بخواهیم این واژه را به صورت معادل بیان کنیم، می‌شود: اصطلاح ترکی (ارلش‌لر ائلی) = (قوم ارلاسه‌ها) در دری و اصطلاح ترکی (ارلشلی بی دل) = (بیدل ارلاسی) در زبان دری. [۷]

در پیرامون مولد بیدل اختلاف زیادی وجود دارد. « شیر خان لودی معاصر مرزا که بانیست تصریحی از مولد میرزا میکرد، هم جز اینقدر که می‌نویسد: "در هندوستان نشر و نما یافت"، بیشتر شرحی نمی‌کند؛ بلکه نه "سرخوش" [محمد افضل] مؤلف "کلمات الشعرا" سنه ۱۰۹۳ هـ، و نه "واله" [علی قلی خان واله داغستانی] مؤلف "ریاض الشعرا" سنه ۱۱۶۱ [تذکره‌ای بر شرح حال دو هزار و پنجم صد تن از شاعران] و نه "خان آرزو" [سراج‌الدین خان بن حسام‌الدین آرزو شاهجهان آبادی مؤلف مجمع النفائس] هیچکدام نام از مولد مرزا نمی‌برند و همه درین مسأله خموش مانده‌اند. آری "میر قدرت قاسم" [در مجموعه نغز] [۸] و سایر مؤرخان از تذکره‌نویسان اردو مولد مرزا را بخارا پنداشته‌اند» [۹]

در جای دیگری می‌خوانیم که: «در کابل قصهٔ عجیبی شنیدم که بقرار آن بیدل در بدخشان تولد گردیده و قشلاق قبیلهٔ وی هنوز هم در همانجا وجود دارد.» [۱۰]

و باز به نظر دیگری در دو جا بر می‌خوریم که: «ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل فرزند میرزا عبدالخالق در سال ۱۰۷۰ هجری قمری [!!!] در قریهٔ خواجه رواش کابل زاده شد. نسبت میرزا به قبیلهٔ "ارلاس" بدخشان می‌رسید، و اما بیشتر عمر خود را در شاه جهان آباد دهلی به آزادی زندگی کرد و با اندیشه‌های ژرف، آثار منظوم و منثور خود را به زبان دری سرود.» [۱۱]

و «مولانا ابوالمعانی عبدالقادر متخلص به بیدل، شاعر، عارف و صوفی نامدار نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم و نیمهٔ نخست سدهٔ دوازدهم به احتمال قریب به یقین به سال ۱۰۵۴ هجری در خواجه رواش کابل، زاده شد و ۷۹ سال بعد در هند در گذشته. بقول استاد سید محمد داوود حسینی، بیدل از قریهٔ خواجه رواش که بنام محلهٔ چغتایی‌ها، یعنی اقوام بیدل، معروف است زاده شده و بعد از در گذر آن مرد صوفی در هند، بقایای او را بکابل آورده‌اند.» [۱۲]

در مورد بکار بردن پسوند «دهلوی» با نام بیدل به صراحت باید گفت که این کار از سوی کسانی صورت می‌گیرد که «بیدل» و زندگی او را هنوز به درستی نمی‌شناسند؛ این اصطلاح بوسیلهٔ همزبانان ایرانی ما که تازه به بیدل شناسی آغاز کرده‌اند و یا بعضی از هموطنان ما که سالهایی از زندگی شان را در ایران سپری نموده‌اند، استعمال می‌گردد. «بیدل» در کشور ایران شاعر نیست دیر آشنا و دارای شهرت بسیار محدود. اصطلاح «بیدل دهلوی» در سال ۱۳۴۷ بوسیلهٔ دانشمند گران ارج ایرانی آقای «شفیعی کدکنی» استعمال گردیده و مقالهٔ شان در همان سال تحت عنوان «بیدل دهلوی» [۱۳] در «مجلهٔ هنر و مردم» منتشر گردید. به تائید بسیاری از تذکره‌های معتبر، «بیدل» هندی الاصل نیست، بلکه در شهر عظیم آباد پتنه

در هندوستان به دنیا آمده(!) و اکثر سالهای حیاتش را در شهر «دهلی» سپری نموده است. اصالت وی بر می‌گردد به تبار «ارلاس» چغتایی، و آنها تیره‌ای هستند از مغولان که بر سرزمین هند حکومت می‌کردند.

پس «بیدل» را باید تنها و تنها ابوالمعانی «میرزا عبدالقادر بیدل» گفت و بس. پسوند شهر و مکانی در مورد او بجا نیست. همه پژوهشگران آگاه برین نکته یگانگی نظر دارند.

همچنان که «میرزا در سبک هند که مخترع آن به قول بیشتر تذکره نویسان بابا فغانی است، جاده نوینی پیموده، سبک هند یا شعر خیالی را بعد از فغانی، [شاعرانی چون:] ظهوری، عرفی، نظیری، سلیم، طالب، قدسی، صایب و کلیم وسعتی بخشیدند، تا دور به میرزا رسید. این نابغه از فکر عمیق، اختراعات تازه و ترکیبات بدیعی با مضامین جدید روی کار آورد و شعر را به معنی کلمه طوری استعمال نمود که عقل اعجوبه فکر را بهت میزند. مضامین تازه و ترکیبات نو به قدری در کلام اوست که در کلام دیگران یافت نمیشود. این ترکیبات کلامش را دارای روانی و تأثیر مخصوصی ساخته، غزلهای او در بحور قلیل الاستعمال مانند بحر کامل و غیره بسیار است و از آن قدرت خدا داد او بیشتر ظاهر می‌شود.» [۱۴] باید شعر «بیدل» را «سبک بیدل» یا «مکتب بیدل» بنامیم؛ چنانچه در ادبیات دری می‌بینیم که شاعران نامداری از «سبک بیدل» پیروی کرده‌اند و به شیوه او شعر سروده‌اند. همچنین گفته می‌شود که «بیدل» غالباً از هند بیرون نیامده و در داخل هند بعض جاها را سیر کرده است، که به یقین چنین ادعایی درست نیست. باید در جواب گفت که «بیدل» بزرگ ما سراسر حیاتش را در هندوستان سپری نکرده، بلکه در کشورهای مختلف سیر و سفر نموده است؛ نظر به اسنادی که در کابل بین سایر اسناد پژوهش‌های «سید محمد داود الحسینی» پیرامون زندگی، آثار، مزار و اصطلاحات کابلی «ابو المعانی میرزا عبدالقادر بیدل» موجود است، حضرت «بیدل» چند بار به کابل سفر نموده، به زیارت مرشد شوریده و آزاده خویش شاه صاحب کابلی (سید احمد علیشاه) واقع مندوی خربوزه فروشی (سابقه) در پایان چوک مشرف گردیده است. همچنان اسناد دیگری در آن میان موجود است و نشان می‌دهند که حضرت بیدل در مسجد گودری، واقع گذر گودری، در سراجی کابل، یکی دو شبی را سپری نموده است.

خودش در مورد سیر و سیاحت خویش می‌گوید:

از مرکز هند تا خط ملتانش
وز حد عراق و یزد تا کاشانش
در هر معموره‌ای که کردیم گذر
اول دیدیم سواد گورستانش

اگر «بیدل» فقط در هند مقیم بوده، چگونه گفته است که:

ز بسکه نسخه تحقیق ما پریشان‌یست
نظر به کاشغر و دل به خوست می‌باشد

هدف بیدل شهرک خوست است که بین مردم به «خوست و فرنگ» شهرت دارد.

و یا این که می‌گوید:

ای طالب فروغ حقیقت بیا به بلخ
شمع مزار بین که چراغ پیمبر است

معلوم می‌شود که حضرت ابوالمعانی هم در کاشغر بوده و هم در خوست و هم در بلخ - در مزار حضرت سلطان اولیا - که چنین بیت‌هایی را سروده و همچنان وی بارها از سرزمین اصلی خود و نیاکان خویش یاد نموده است:

اگر خورشید در صد سال یک لعل آورد بیرون
بدخشانها به یکدم بشکفاند جوهر تیغش

جهانی را به حسرت سوخت این دنیای بی حاصل
چه یاقوت و کدامین لعل، آتش در بدخشانش

متانت کان الماس از قوی بنیادی همت
دلیرها جگرسامانی کوه بدخشانش

بدخشان گر براهت افگند سنگ
نگردی غافل از اشک جگر رنگ

جان کند عقیق از هوس لعل تو لیکن
دور است بدخشان ز تلاش یمنی ها

نخستین شعری که «بیدل» انشاء نموده، رباعی زیر است که در دورهٔ صغارت و شاگردی خویش برای یکی از همدرسان خود سروده است:

یارم هرگاه در سخن می‌آید
بوی عجبش از دهن می‌آید
این بوی قرنفل است یا نگهت گل
یا رایحهٔ مشک ختن می‌آید

کسانی که این رباعی را شنیدند باور نمی‌کردند که «عبدالقادر» در سن کودکی شعری به این زیبایی سروده باشد. ازینرو مدتها وقتی شعر می‌سرود آنرا به کسی نشان نمی‌داد و حتی آن را به روی کاغذ نمی‌آورد. «میرزا قلندر» عم بیدل که مرد صوفی و شاعر مشرب بود، نخست کسی بود که «بیدل» را به شاعری تشویق کرد. بعد از وی «شاه ملوک» و «شاه یکه آزاد» و شخصیت بزرگی که رهبر و رهنمای بیدل بود، یعنی «شاه قاسم هواللهی» هر کدام «بیدل» را به شاعری تشویق و توصیه نمودند. همچنان مجاذیبی چون «شاه صاحب کابلی» و «شاه فاضل» بیدل را می‌ستودند و به عرفان و شعر تشویق می‌کردند. «بیدل» وقتی در حدود سن بیست سالگی رسید، به تشویق دوستانش به تدوین اشعار خود پرداخت؛ چنانچه

«محیط اعظم» خود را که اگر از روی حروف ابجد حساب کنیم، در سال ۱۷۰۸ نوشته که «بیدل» ۲۴ سال داشته است.

«بیدل» در آغاز «رمزی» تخلص می‌نمود. روزی مشغول خواندن گلستان «سعدی» بود که به این بیت برخورد:

عاشقان کشتگان معشوقند
برنیاید ز کشتگان آواز
گر کسی وصف او زمن پرسد
بیدل از بی نشان چه گوید باز

و بنا بر قول یکی از شاگردانش چنان به وجد آمد که تخلص خویش را از «رمزی» به «بیدل» تغییر داد.

«بیدل» برای امرار معیشت به خدمت در سپاه شاهزاده «اعظم شاه» شامل گردید، اما پس از مدت کوتاهی، چون از وی تقاضای سرودن مدحی کرد، از خدمت سربازی «اعظم شاه» استعفا نمود. وی بخاطر بدست آوردن صله و بخشش، مدح کسی را ننموده و از کلیات او این سخن واضح است که با آن بزرگی و احاطه بر انواع سخن، از مدح عاریست و در قصاید طولانی خود بخاطر مادیات نام از ممدوحی نبرده است.

«بیدل» می‌فرماید:

از هیچکس نیم صله اندوز بیش و کم
مداح فطرتم نه ظهیرم نه انوری

«نواب شکرالله خان» و «نواب شاکر خان» دوستان بسیار نزدیک حضرت «بیدل» بودند. «بیدل» به حمایت مخصوصاً «شکرالله خان» در سال ۱۰۹۶ هجری قمری به دهلی رفت. مقدمات یک زندگی توأم با آرامش و عزلت را در آنجا فراهم ساخت. منزل او میعادگاه شاعران و ادبا و اهل ذکر و فکر بود. به ویژه در همین سالها زندگی وی به تأمل و تفکرات عرفانی و سرودن شعر سپری گردید.

اندیشه «بیدل»، اندیشه وحدت وجود و یگانگی است. آنچنان که «ابوبکر محمد بن علی»، مشهور به «ابن عربی»، در مورد وحدت وجود گفته است: «وحدت، یعنی یکتایی و یکی بودن و مراد از وجود، حقیقت وجود حق است و وحدت وجود، یعنی آنکه وجود واحد حقیقی است و وجود اشیا عبارت از تجلی حق به صورت اشیا است.» [۱۵] پس میتوان وحدت را «حق»، و کثرت را «خلق» گفت. بیدل در یک رباعی خویش وحدت وجود را چنین به اثبات رسانیده است:

هر چیز که خواهی عددش گیر دو بار
یک ساز زیاده و سه چندش بشمار
بعد از تقسیم به شش هر آنچه باقی ماند
در بیست و دو ضرب کن (الله) برار

بر اساس مفکوره وحدت الوجودی که در رباعی فوق نهفته است، هر اسم و هر شیی را که انتخاب نمائیم و حروف آن را به حساب ابجد مطابق فارمول فوق محاسبه کنیم، بدون استثناء عدد (۶۶) استخراج می‌شود، که به حساب ابجد عدد (۶۶)، (الله) است. [یادداشت ۳]

در گستره سده‌ها «بیدل» و نام و نشان وی در وطن اصلیش افغانستان همیشه وجود داشته است، و آثار این بزرگمرد در رواق کلبه‌ها و منازل و در کاخ‌های سر زمین مان موجود بوده و هنوز موجود هست. شرح ابیات بیدل در میان «بیدل» دوستان همواره مطرح بوده است. صدای «بیدل» از لابلای بیت‌های وی صدائیت از روشنفکران و روشن اندیشان و آزادگان دوران وی. لذا شعر و نثر «بیدل» در افغانستان همیشه مطرح و مورد احترام بوده است.

میتوان ادعا کرد که «بیدل شناسی» و «بیدل گرایی» در کشور ما، وطن اصلی «بیدل»، به خصوص از دوره شاهان سدوزائی به صورت پیشرفته‌ای شروع گردیده است. بسیاری از دولتمردان و رجال و خانواده‌های نامدار به «بیدل» و کلام او علاقه داشتند و از «بیدل گرایی» حمایه می‌نمودند. هر شخصیت ادبی و تعلیم یافته افغانستان که به شعر و ادب وابستگی دارند، صاحب یک کلیات «بیدل» هستند.

در دوره سلطنت امیر حبیب‌الله خان، برادرش سردار نصرالله خان نائب السلطنه سخندانان و بیدل شناسان را دور خود جمع کرد تا به تصحیح کلیات «بیدل» بپردازند؛ چنانچه غزلیات «بیدل» که تا ردیف (دال) به قطع بزرگ چاپ شد، یکی از چاپ‌های کم نظیر است.

[↑] آثار بیدل

- ۱ - دیوان غزلیات
- ۲ - مثنوی عرفان
- ۳ - مثنوی محیط اعظم
- ۴ - مثنوی طور معرفت
- ۵ - مثنوی طلسم حیرت
- ۶ - رباعیات
- ۷ - چهار عنصر (که در آن زندگی شاعر تجلی یافته است)
- ۸ - رقعات
- ۹ - نکات

مجموع آثار این سخن پرداز و متفکر بزرگ، به اهتمام و دقتی که شایسته آن بود، تا سال ۱۳۴۱ شمسی طبع نشده بود. تقریباً مجموعی از آثار در سال ۱۲۹۹ هجری قمری در مطبعه صفدری در بمبئی به اهتمام ملا نور دین بن جیواو به فرمایش مختار شاه کشمیری و ملا عبدالحکیم مرغینانی طبع شده است. چند باری هم در هند و ماوراء النهر - گاهی غزلیات و گاهی هم غزلیات با یکی دو اثر دیگر وی چاپ گردیده بود؛ ولی، هیچ یک از این نسخ مشتمل بر کلیه آثارش نبوده‌است. تنها نسخه مطبعه صفدری نسبت به تمام نسخه‌های چاپ‌شده

جامع‌تر بود، اما، این نسخه نیز تمام آثار منظوم و منثور بیدل را در بر نداشت و مملو از خطاهای املایی بود. گذشته از آن چون طبع کتاب در متن و حاشیه صورت گرفته بود، برای خواننده خسته‌کن بود. با وجود کمبودی‌های موجود در کتاب، متأسفانه نسخه‌های آن نایاب شده بود. نسخه جامع دیگری بعدها به اراده مرحوم سردار نصرالله خان نائب السلطنه در ماشینخانه کابل به شکل حروفی با قطع بزرگ زیر چاپ گرفته شد. بدبختانه، چاپ نسخه مذکور، که در ترتیب و تدوین آن جمعی از دانشمندان کشور اهتمام ورزیده بودند، نزدیک به پایان ردیف دال رسیده بود که نائب السلطنه جهان را وداع نمود و دیوان غزل حضرت بیدل ناتمام ماند.

درضمن سایر جنبش‌های علمی و ادبی که نوام با نهضت‌های اجتماعی در سالهای چهل شمسی پدید آمد، تصمیم اتخاذ شد تا کلیات بیدل در مطبعه معارف افغانستان طبع گردد. همان بود که در اوایل اسد سال ۱۳۴۱ شمسی غزلیات بیدل که به حیث جلد اول از آثار او قرار داده شده بود، در مدت کمتر از یک سال در همان مطبعه از طبع بر آمد و به این وسیله پیامی که این شاعر و متفکر بزرگ به جهان بشریت دارد، به دسترس علاقمندان گذاشته شد. و به همین ترتیب: جلد دوم کلیات که شامل ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، قصاید، قطعات، رباعیات، و مخمسات است در ماه سرطان ۱۳۴۲؛ رباعیات به صورت جداگانه در ماه جدی ۱۳۴۲ شمسی؛ جلد سوم کلیات که شامل عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت، و محیط اعظم می‌باشد در ماه دلو ۱۳۴۲ شمسی جلد چهارم کلیات که چهار عنصر، رقعات، و نکات را در بر می‌گیرد در ماه جوزای ۱۳۴۴ شمسی یکی بعد دیگر از چاپ برآمدند. در این دیوان، هر غزل به ترتیب حروف هجا که در آخر قافیه‌ها آمده، به سلسله حروف الفبا طبع شده و این ترتیب در حرف اول مصراع اول مطلع نیز رعایت گردیده‌است. در پایان هر جلد فهرستی نیز ترتیب و طبع گردیده که در پالیدن و یافتن غزل‌ها آسانی پیش می‌آید. در طبع این دیوان توجه فاضل محترم دکتر میر نجم‌الدین انصاری، سعی ملک الشعرا استاد عبدالحق بیتاب، همکاری خطاط شهیر سید محمد داؤد حسینی خاصه اهتمام و کوشش شباروزی شاعر و محقق محترم خال محمد خسته قابل یاد آورiest. در این دیوان هر غزل به ترتیب حروف هجا که در آخر قافیه‌ها آمده، به سلسله حروف الفبا طبع شده و این ترتیب در حرف اول مصراع اول مطلع نیز رعایت گردیده‌است. در پایان هر جلد فهرستی هم ترتیب گردیده‌است که در پالیدن و یافتن غزل‌ها آسانی دست می‌دهد. قابل تذکار است که مطابق به ادعای رابندرابنداس خوشگو، مؤلف «سفینه خوشگو، طبع پتنه، بهار» کلیات بیدل در هنگام حیات خودش نیز تدوین شده بود و تعداد اشعار او را قید نموده که نظماً و نثراً آثار بیدل را نودونه هزار بیت می‌داند و از آنجمله شماره غزلیات را پنجاه و چند هزار ضبط کرده‌است.

باید تذکر داد که زندگی «بیدل» در هنگامی که امپراطوری مغل در حال تزلزل بود و بحران شدیدی در آنجا وجود داشت، با دشواری‌های زیادی توأم بوده است. در بی نظمی‌هایی که پس از انقراض امپراطوری مغل رو نما گردید، اکثر آثار «ابوالمعانی» یا برباد رفت یا از هند بیرون ساخته شد. به گفته شادروان استاد سید محمد داؤد الحسینی، مرد صاحب‌دل و روشن ضمیری که از دوران نو جوانی تا آرمیدن به خاک، از صبح تا شام حیاتش را با بیدل سپری می‌کرد، آنچه از آثار بیدل به دست ما رسیده است، ناقص و نا مکمل است.

[↑] مرگ و مزار بیدل

بیدل، آخرین چراغ تابان شعر عرفانی دری، به روز پنج شنبه چهارم صفر سال ۱۱۳۳ هجری قمری برابر با ۱۴ قوس ۱۰۹۹ خورشیدی که معادل است به ۲۴ نوامبر سال ۱۷۲۰ مسیحی، در حالی که امپراطوری مغل هند در دست «محمد شاه» رو به زوال می‌رفت، در دهلی رحلت نمود و در صحن حویلی اش، در محلی که خودش از قبل در سال ۱۱۲۳ هجری قمری تعیین کرده بود، به خاک سپرده شد. «بندرا بنداس خوشگو» شاگرد و دوست دیرین بیدل تاریخ وفات بیدل را چنین گفته است:

افسوس که بیدل از جهان روی نهفت
و آن جوهر پاک در ته خاک بخت
خوشگو چو زعقل کرد تاریخ سوال
از عالم رفت میرزا بیدل گفت

وقتی جسد ابوالمعانی را از بسترش برداشتند، آخرین شعرهایش که عبارت از یک رباعی و یک غزل بود، به خط خودش، از زیر بالینش بدست آمد که در زیر هر دو را می‌خوانیم:

بیدل کلف سیاه پوشی نشوی
تشویش گلوی نوحه کوشی نشوی
بر خاک بمیر و همچنان رو برباد
مرگت سبک است بار دوشی نشوی

آخرین غزل بیدل:

به شب‌نم صبح، این گلستان، نشاند جوش غبار خود را
عرق چو سیلاب از جبین رفت و ما نکردیم کار خود را
ز پاس ناموس ناتوانی چو سایه ام نا گریز طاقت
که هر چه زین کاروان گران شد به دوشم افگند بار خود را
به عمر موهوم تنگ فرصت فرود صد بیش و کم ز غفلت
تو گر عیار عمل‌نگیری نفس چه داند شمار خود را
ز شرم مستی قدح نگون کن، دماغ هستی به وهم خون کن
توای حباب از طرب چه داری؟ پر از عدم کن کنار خود را
بلندی سر بجیب پستی، شد اعتبار جهان هستی
که شمع این بزم تا سحرگاه زنده دارد مزار خود را
به خویش اگر چشم می‌کشودی، چو موج دریا گره نبودی
چه سحر کرد آرزوی گوهر که غنچه کردی بهار خود را
تو شخص آزاد پرفشانی قیامت است این که غنچه مانی
فسرد خودداری ات به رنگی که سنگ کردی شرار خود را
قدم به صد دشت و در گشادی، زناله در گوشه فتادی
عنان به ضبط نفس ندادی طبیعت نی سوار خود را

وداع آرایش نگین کن، ز شرم دامان حرص چین کن
مزن به سنگ از جنون شهرت چو نام عنقا وقار خود را
اگر دلت زنگ کین زداید خلاف خلقت به پیش ناید
صفای آئینه شرم دارد که خرده گیرد دچار خود را
به در زن از مدعا چو بیدل، ز الفت وهم پوچ بگسل
بر آستان امید باطل، خجل مکن انتظار خود را

رباعی آخرین ابوالمعانی نشان می‌دهد که بیدل حتی بعد از مرگ هم نخواست به بار دوش کس شود و کسی تابوتش را به دوش بکشد.

قابل یاددہانیست که به اساس پژوهش شادروان استاد سید محمد داؤد الحسینی، در غزل فوق در مصرع:

«به در زن از مدعا چو بیدل، ز الفت وهم پوچ بگسل»

حضرت «بیدل» در بستر بیماری، اعداد سال رحلت خود یعنی (۱۱۳۳) را به حساب (جمل یا ابجد) در جامه کلمات نهفته است. تا کنون در هیچ اثر و مقاله‌ای که در مورد «بیدل» خوانده ام، به این موضوع اشاره نشده و چیزی ننوشته‌اند. وقتی ما قیمت حروف مصرع فوق را به حساب (ابجد) می‌نویسیم، جمع اعداد، (۱۱۳۳) می‌شود که همان سال رحلت است **

موضوع دفن «بیدل» در خانه‌اش می‌رساند که بیدل می‌خواست به کالبدش بخاطر انتقال به وطنش، طور مؤقت در صحن حویلی نشیمنگاهش دفن گردد. اگر چنین نمی‌بود، چگونه بیدل چنین وصیتی خلاف عرف می‌کرد. واضح است که بعد از انتقال عظامش، قبرش در هند ناپدید گردید.

مرحوم قاری عبدالله ملک الشعرا می‌نویسد: «در دهلی جهان را وداع گفت و در صحن خانه خود دفن گردید. خزانه عامره [آزاد بلگرامی، میر غلام علی، مصنف تذکره‌های "ید بیضا"، "سرو آزاد" و "خزانه عامره"] در تاریخ وفات او گوید:

سرو سر کرده ارباب سخن

از غم آباد جهان خرم رفت

گفت تاریخ وفاتش آزاد

میرزا بیدل از عالم رفت

مزار بیدل امروز معلوم نیست و کسی سراغ ندارد که در کجای دهلی آسوده. [۱۶]

در جای دیگری می‌خوانیم: «پژوهش‌های بعدی که توسط استاد سید محمد داوود حسینی صورت گرفته است، همه دانشمندان را متفق و گواه بر آن می‌دارد که جسد بیدل بعد از دفن مؤقت در صحن خانه اش، به وسیله مریدان و ارادتمندان و بازماندگان خاندانش، به

وطن اصلی او افغانستان انتقال داده شده و مزار وی در هند نیست، بلکه در قریه خواجه رواش کابل می‌باشد.» [۱۷]

دکتور عبدالغنی می‌نویسد که: «مولینا حسین نظامی مصنف آثار متعددی در باره دهلی، بمن نوشته است است که چون (مرقع دهلی) مصنفه درگاه قلی خان را به زبان اردو ترجمه می‌نمود، در آن ذکر گردیده بود که قبر بیدل معلوم نیست و مولینا شاه سلیمان صاحب پهلوانی پس از خواندن ترجمه مذکور بوی نوشت که قبر در مقابل (قلعه قدیم) در مجاورت قبر حضرت ملک نورالدین یارپران واقع بوده است. مولینا بدانجا شتافت. اثری از قبر بجا نمانده بود.» سپس می‌افزاید: «طوری که حسین قلی خان در نشتر عشق ذکر نموده است، خانه که شاعر پس از وفات خویش در آنجا دفن گردید، بر کنار رودخانه جمنا واقع بود و بقول خوشگو در خارج دروازه دهلی و دیوار شهر در محله کهیکریان قریب دروازه گذر. بقرار این توصیف مستند قبر بیدل در جوار دروازه دهلی واقع بود. اما (قلعه قدیم) که در آنجا مولینا حسن نظامی محل قبر بیدل را در نزدیک قبر ملک نورالدین یارپران کشف کرده است، بفاصله بیشتر از دو میل از دروازه دهلی واقع است. ... بالاخره در (آثار الصنادید) سر سید احمد که در سال ۱۸۴۷ میلادی نوشته شده است و نیز در کتابهایی که بعد از آن تصنیف گردیده (غراب نگار)، (مزارات اولیای دهلی) و (واقعات دارالحکومه دهلی) ذکری از قبر بیدل نرفته است. قابل توجه است که کتاب آخرالذکر در این موضوع بصورت جامع بحث میکند و حتی از خرابه‌های دهلی نیز نام می‌برد. (آثار الصنادید) نیز درین زمینه بسیار مهم است. میرزا اسدالله خان غالب (۱۷۹۷-۱۸۶۹ میلادی) که از پیروان ارادتمند بیدل بود، تقریظی بر کتاب مذکور نوشته. اگر اثری از قبر بیدل در سال ۱۸۴۷ میلادی وجود میداشت، غالب حتماً از (سر سید احمد خان) در خواست می‌نمود تا از آن در کتاب خویش یاد کند. بنا برین واضح است که در آن وقت قطعاً اثری از قبر بیدل بجا نمانده بود. نظر با این همه دلایل عقیده من این است که مولینا حسن نظامی به کشف محل اصلی قبر بیدل موفق نشده بود.» [۱۸]

پژوهش‌های استاد سید محمد داؤد الحسینی، همه متفق و گواه بر آن اند، که عظام «بیدل» بعد از دفن مؤقت در صحن خانه اش، به وسیله مریدان و ارادتمندان و بازماندگان خاندانش، به وطن اصلی وی افغانستان انتقال داده شده، و مزار وی در هند نیست، بلکه، در خواجه رواش کابل می‌باشد. علامه صلاح‌الدین سلجوقی این‌طور می‌نویسد: «حینیکه به هند بودم، از بیدل خیلی‌ها جستجو نمودم، ولی، معلوم شد که مردم هند کنون بیدل را فراموش کرده‌اند. (مظهر) و (ظهوری) نزد ایشان بارها بلندتر است از بیدل. قبر بیدل هم پیدا نشد، و من به درجه آخر به حیث یک جنرال قونسل افغانی که نزد اهل هند محترم است خیلی کوشیدم. در پایان کوشش خود به این فکر آمدم که بقایای او را به کابل آورده‌اند، و من درین باره با استاد سید محمد داؤد الحسینی هم‌نوا هستم. اسناد استاد موصوف خوب قوی است، و علاوه بر آن، گم شدن و ناپدید شدن ناگهانی قبر در زمانی که در آن محیط بزرگ‌ترین شاعر و صوفی و ادیب محسوب می‌شد، هیچ معنی ندارد به جز این که جثه او را از خانه‌اش (که طبعاً قبر در خانه معنی دیگری ندارد بجز این که مؤقت باشد) رسماً بوطنش و باز بجاییکه در قریه (خواجه رواش) بنام محله چغتایی‌ها، یعنی اقوام بیدل، معمر و معروف بوده است و تا کنون مرکز صوفی‌های وحدت الوجودی یعنی انصاری‌های پای منار است، آورده‌اند». استاد سلجوقی سپس ادامه می‌دهد: «اینکه اگر بعضی می‌گویند و یا بگویند که قبر بیدل از طرف بعضی مهاجمین از بین رفته است معنی ندارد. مهاجمین به بسیاری قبرها حمله کرده‌اند.

ولی قبر از میان نرفته است. این کار به قبر جامی هم صورت گرفت ولی قبر باقی ماند و کنون مرجع خاص و عام است. مخصوصاً که مهاجم مانند سیل زود گذر باشد. و طبیعی است که آنطور مقبره مورد تجاوز هنوز محترم تر و محبوب تر و آباد تر می‌گردد.» [۱۹] اسناد زنده یاد حسینی که شادروان سلجوقی از آنها یاد نموده است، از حدود ۸۶ شخصیت می‌باشد که آوردن نام همه آنان درین فشرده میسر نیست. در اینجا تنها برخی از این دانشوران تذکر می‌یابند: ملک الشعرا استاد بیتاب، علامه صلاح‌الدین سلجوقی، میرغلام حضرت شایق جمال، میر غلام محمد غبار، سرور گویا اعتمادی، استاد خلیل‌الله خلیلی، دکتور میر نجم‌الدین انصاری، پروفیسر میر امان‌الدین انصاری، میر محمد آصف انصاری، پروفیسر غلام حسن مجددی، محمد ابراهیم خلیل، علی محمد خان آدینه وزیر دربار، خال محمد خسته، فیض محمد زکریا (فیضی کابلی) وزیر معارف و وزیر خارجه، دکتور نجیب‌الله توروایانا، محمد ابراهیم صفا، پروفیسر داکتر عبدالاحمد جاوید، محمد حیدر ژوبل، پروفیسر عبدالحی حبیبی، محمد طاهر بدخشی، سید شمس‌الدین مجروح، دکتور محمد انس، غلام سرور ناشر، پروفیسر الکساندر بوسانی استاد دانشگاه نیپل ایتالیا، مولوی فیض‌الله قندهاری، مولانا سید محمد عمر هروی، مولانا عبدالقدیر شهاب، مولینا فضل حق رامپوری و مولینا اشرف علی نهاندی و مولانا امجد علی بهاری رحمهم الله، دکتور عبدالغنی نویسنده کتاب احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل و پروفیسر محمد باقر رئیس دانشگاه پنجاب. این دانشمندان همه متفق و به یک نظر اند که عظام حضرت بیدل به وطن اصلی آن شاعر انتقال داده شده است. بقایای جسد میرزا عبدالقادر بیدل را در کنار مقبره میرزا ظریف (مامای بیدل) و شخص دیگری که غازی خان نام داشته است، به خاک سپردند. به اساس مدارک و شواهد به دست آمده و روایت اهل خبرت، حفریاتی که به وسیله دانشمندان در مزار بیدل در خواجه رواش کابل صورت گرفت، دخمه‌یی در آنجا ظاهر شد که در سمت غربی آن گوری موجود بود که با گچ و آجر پخته کاری شده بود و لوحه سنگ نیمه شکسته‌یی داشت. از عبارت لوحه سنگ بر می‌آمد که قبر از کدام مبارز بوده و در سال ۱۰۲۶ قبل از ولادت حضرت بیدل وفات نموده است. در سمت شرقی دخمه عظام دو شخص به وضع غیر منظم در صحن دخمه گذاشته شده بود که دلیل قاطع بر انتقال عظام می‌باشد. محله مذکور از قدیم نزد مردم به یکه ظریف یعنی ظریف آباد شهرت دارد، بدون آن که متوجه باشند که میرزا ظریف مامای بیدل بوده است و اولاده‌اش در خواجه رواش ساکن هستند. بر تربت بیدل لوحه سنگی هم موجود بوده، ولی در دوره حکمرایی امیر عبدالرحمن خان در هنگام قیام هزاره که در اثر آن از سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ جنگ شدیدی جریان داشت، این لوحه سنگ به وسیله تیمور شاه، احمد شاه و سلطان شاه، صاحبان باغ و زمینی که مزار بیدل و مامایش میرزا ظریف در آن قرار دارد، از بین برده شده است. آنان بر این باور بودند که توجه شخص امیر عبدالرحمن خان که به زیارت بیدل آمده بود و تصمیم ساختن آبدی‌یی را داشت، باعث به اصطلاح سرکاری شدن باغ و جایداد ایشان خواهد شد. تمام جزئیات از بین بردن و ناپدید ساختن لوحه سنگ تربت بیدل را صاحب شاه، وارث عاملان این کار اعتراف نموده و به صورت تحریری به استاد سید محمد داؤد الحسینی پژوهشگر مزار بیدل تسلیم نموده است. در دهه چهل شمسی بعد از مطالعه و غور و مذاقه اسناد دست داشته استاد حسینی، از سوی دانشمندان صاحب صلاحیت افغانستان که در چندین نشست علمی تحت نظر شهید سردار محمد نعیم خان در منزلش انجام یافت، تصمیم گرفته شد تا به پیشنهاد و ابتکار استاد سید محمد داؤد حسینی و اراده دولت وقت، گنبدی بر مدفن بیدل آباد شود. لوحه سنگی هم به خط استاد حسینی تهیه گردید و بر تربت بیدل گذارده شد.

با حسرت و دریغ، مزار این شاعر متصوف که به هدایت شاه فقید از سوی ریاست ساختمان وزارت دفاع ملی افغانستان ساخته می‌شد، بنا بر کودتای سردار محمد داؤد خان و پیشآمد ها و دگرگونی های سیاسی در کشور به پایان نرسید.

شایسته یاددهانیست که این پژوهشگر بیش از پنجاه سال بر زندگی، اندیشه و شعر بیدل، پیرامون اصطلاحات کابلی بیدل و مزارش پژوهش و کوشش کرده است.

حال در مورد قبری که بعداً بنام قبر بیدل در دهلی معرفی گردید، نظری می‌اندازیم. مرحوم سرور گویا می‌نویسد: «در این اواخر یعنی در سال ۱۲۵۹ قمری در نزدیکی قلعه شیر شاه سوری مشهور به پرانه قلعه مقابل آرامگاه ملک نورالدین یار پران کنار جاده مترا، خواجه حسن نظامی دهلوی بنا بر علتی در خرابه‌ای مرتفع و تپه زاری قبری به نام بیدل شهرت داد و از نظام حیدر آباد در خواست نموده تا به امداد وی مقبره را آباد نماید نظام حیدر آباد دکن دو هزار روپیه هندی فرستاد و صفحه و صورت قبر از پارچه رخام و خشت و سمنت آباد گردید و کتیبه یی هم به زبان اردو خواجه حسن نظامی بر آن نوشت و به نام میرزا بیدل اشتهاار یافت. نظامی درین باره به کلی اشتباه نموده‌است و غرضی داشته‌است. قبر مذکور به هیچ وجه من الوجوه از بیدل نیست. به طوری که شاگردان و معاصران بیدل می‌نویسند، خانه و قبر بیدل در جوار دروازه دهلی محله کهکریان کنار دریای جمنا واقع بوده که از قبر ملک نورالدین یارپران زیاده از دو میل فاصله دارد. به علاوه قبر ملک یارپران و مقابلهش قبر ابوبکر طوسی از زمان علاءالدین بلخی موجود و مشهور بوده‌است و هیچ یک از معاصران و شاگردان حضرت میرزا - قبر بیدل را نزدیک بدین دو قبر و قلعه شیرشاه سوری اشارت نکرده است. همچنین در کتاب مزارات اولیای دهلی و آثار الصنادید و چراغ دهلی و واقعات حکومت دهلی و مسافر دهلی و غرابت نکر وغیره از مقبره بیدل در صد سال هیچ جا ذکری نرفته‌است. شاعر نامور هند میرزا اسدالله غالب در زمان حیات خود بسیار جستجو و تفحص نموده تا اثری از قبر بیدل در دهلی بیابد. در یک مکتوب خود این مطلب را نوشته و عدم موفقیت خود را اظهار می‌نماید. خلاصه تا زمان مؤلف عقد ثریا یعنی ۱۱۹۹ هجری قمری که ۲۳ سال بعد از مرگ میرزا بیدل مزار حضرتش معلوم بوده است و بعد از آن به کلی نا معلوم و کسی از آن سراغی نداده است.» [۲۰] این موضوع را میتوان در کتاب احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل که به وسیله دکتور عبدلغنی استاد دانشگاه پنجاب تألیف گردیده و اثر بسیار گرانبهائی در مورد زندگی و آثار بیدل است مطالعه نمود. وی می‌نویسد: «بالاخره در آثار الصنادید سر سید احمد که در سال ۱۸۴۷ میلادی نوشته شده‌است و نیز در کتابهائی که بعد از آن تصنیف گردیده غرابت نگار، مزارات اولیای دهلی و واقعات دارالحکومه دهلی ذکری از قبر بیدل نرفته‌است. قابل توجه‌است که کتاب آخرالذکر در این موضوع به صورت جامع بحث می‌کند و حتی از خرابه‌های دهلی نیز نام می‌برد. آثار الصنادید نیز درین زمینه بسیار مهم است. میرزا اسدالله خان غالب (-۱۷۹۷- ۱۸۶۹ میلادی) که از پیروان ارادتمند بیدل بود تقریظی بر کتاب مذکور نوشته. اگر اثری از قبر بیدل در سال ۱۸۴۷ میلادی وجود میداشت، غالب حتماً از (سر سید احمد خان) در خواست می‌نمود تا از آن در کتاب خویش یاد کند. بنابراین واضح است که در آن وقت قطعاً اثری از قبر بیدل بجا نمانده بود. نظر به این همه دلایل عقیده من این است که مولینا حسن نظامی به کشف محل اصلی قبر بیدل موفق نشده بود. قبری که با وجود شکل غیر مشخص خود از طرف مولینا حسن نظامی در سال ۱۹۴۱ میلادی (مطابق ۱۳۵۹ هجری) تشخیص شده نتوانست در سال ۱۸۴۷ میلادی یعنی یک قرن پیشتر بصورت بهتری قابل تشخیص بود. اما

میدانیم که غالب و سر سید احمد حتی یک کلمه نیز راجع به بیدل در آثار الصنادید اظهار نکرده‌اند. بنابراین برای تعیین قبر بیدل تحقیق علمی در خود همان جای لازم است.» [۲۱]

مرحوم پروفیسر غلام حسن مجددی می‌نویسد: «در اثر غفلت متمادی قبر این شاعر بزرگ ناپدید گردید. قبلاً ذکر گردید که در پایان سده دوازدهم هجری خانه بیدل بحالت ویرانی بود، چون کسی نبود که از قبر مراقبت کند شاید در طول سه یا چهار عشره اول سده سیزدهم هجری در اثر خرابکاریهای زمان از میان رفته باشد. داکتر عبدالغنی می‌گوید: مولینا حسن نظامی مصنف آثار متعددی در باره دهلی، بمن نوشته‌است که چون مرقع دهلی مؤلفه درگاه قلی خان را به زبان اردو ترجمه می‌نمود، در آن ذکر گردیده بود که قبر بیدل معلوم نیست. و مولینا شاه سلیمان صاحب پهلواری پس از خواندن ترجمه مذکور بوی نوشت که قبر در مقابل (قلعه قدیم) و در مجاورت قبر حضرت ملک نورالدین یارپران واقع بوده‌است، مولینا به آنجا شتافت، اثری از قبر بجا نمانده بود.» وی می‌افزاید: «در (آثار الصنادید) میر سید احمد که در سال ۱۸۴۷ میلادی نوشته شده‌است و نیز در کتبی که بعد از آن تألیف گردیده، ذکری از قبر بیدل نرفته‌است.» [۲۲] این که شادروان مجددی می‌نویسد که در اثر غفلت متمادی قبر این شاعر بزرگ ناپدید گردید، و یا اینکه نوشته‌است که شاید در طول سه یا چهار عشره اول سده سیزدهم هجری در اثر خرابکاریهای زمان از میان رفته باشد، ادعاها و نظریه‌های خیلی ضعیف و بی اساسی می‌باشند. آیا از میان هزاران قبر، این کار صرف در مورد قبر بیدل صورت گرفته‌است؟ چرا سایر مزارات و مقابر دهلی از گزند روزگار در امان مانده‌اند؛ و یا هزاران قبر، حتا قبور اشخاص گمنام، در هرات و غور و بلخ و کابل و غزنی، با وجود گذشت سده‌ها هنوز پا برجا هستند؟ در حای که حتی هزاران قبر اشخاص گمنام در میان آنها وجود دارد و تا هنوز از میان نرفته‌اند. استاد شفیع کدکنی در مقاله (بیدل دهلوی) خویش نوشته‌است که: «اکنون خاکجای او بدرستی معلوم نیست. البته در دهلی قبری بنام بیدل تعمیر کرده‌اند که مورد تردید است.» [۲۳] شادروان محمد حیدر ژوبل که استاد کرسی تاریخ ادبیات در فاکولته ادبیات کابل بود، در کتاب مؤلفه خویش نگاشته‌است: «بیدل بعمر هفتاد و هفت سالگی در دهلی وفات نمود و در خانه خود در شاه جهان آباد دهلی مدفون شد و گویند که بعد به کابل انتقال داده شد.» [۲۴]

پس به صراحت باید گفت که پژوهش‌های عاری از اهداف شخصی و نفسی شادروان استاد سید محمد داؤد حسینی، طوری که در فوق نظر استاد سلجوقی مرحوم را خواندیم، کاملاً درست بوده و اظهار من الشمس است که حضرت بیدل همه دل در محله (یکه ظریف) قریه خواجه رواش کابل آرمیده‌است. بیدل به ویژه در کشور افغانستان، قسمتی از ترکستان چین و تاجکستان و ازبکستان محبوبیت بسیار دارد.

[۱] یادداشت‌ها

یادداشت ۱: این مقاله برای دانش‌نامه‌ی آریانا توسط دکتر سید حشمت‌الله حسینی برشته‌ی تحریر درآمده‌است.

یادداشت ۲: این دو نظر نیز وجود دارد که گویا «بیدل» در بدخشان تولد گردیده و قشلاق قبیله ایشان هنوز در آنجا موجود است و یا اینکه وی در دهکده «یکه ظریف» واقع در خواجه رواش کابل که محل بود و باش چغتائیان بوده و هنوز هم می‌باشد، به دنیا آمده و در آوان طفولیت با پدرش به هند رفته است. مقبره «میرزا ظریف» مامای «بیدل» که در فقه و تفسیر و حدیث از علمای عصر بوده است، هنوز در قریه خواجه رواش کابل زیارتگاه عام و خاص می‌باشد.

یادداشت ۳: کلمه‌هایی که در آنها حرف‌های فارسی (پ، چ، گ، ژ) موجود می‌باشد، در حساب ابجد معادل آن‌ها یعنی (ب، ج، ک، ز) گرفته می‌شود.

یادداشت ۴: شاید یکی از دلایل عقب‌ماندگی فرهنگی افغانستان را بتوان سرقت ادبی به‌شمار آورد؛ برخی از این سرقت‌ها مثل موردی که در اینجا به آن اشاره می‌شود، بسیار مشهود و به اصطلاح "تابلو" هستند و بعضی دیگر که خیلی هم متداول‌تر است، پنهانی و ناآشکاراند. به هر حال، شادروان استاد سید محمدداؤد الحسینی در سال ۱۳۴۸ خورشیدی مقاله‌ای زیر عنوان "داستان کشف مزار حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل در خواجه رواش کابل" نگاشت و آن را در مجله "ادب"، ارگان نشراتی دانشکده ادبیات و علوم بشری (فاکولته زبان و ادبیات کنونی) دانشگاه کابل به دست نشر سپرد. اخیراً جوان تازه کار به نام آقای محمدادریس بقایی قطره این مقاله را با اشتباهات املائی و انشایی رونویس کرده و به نام خود، زیر عنوان "زنده‌گی‌نامه و داستان کشف مزار حضرت ابولمعانی میرزا عبدالقادر بیدل رحمت‌الله علیه" در سایت وزین آریایی به نشر رسانیده است.

[↑] پی‌نوشت‌ها

- [۱]- دکتور عبدالغنی، **احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل**، ترجمه میر محمدآصف انصاری، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، ۱۳۵۱، ص ۱
- [۲]- دکتور عبدالغنی، **احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل**، ترجمه میر محمدآصف انصاری، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، ۱۳۵۱، ص ۱
- [۳]- دکتور محمد معین، **فرهنگ فارسی**، جلد پنجم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۵۸
- [۴]- دکتور عبدالغنی، **احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل**، ترجمه میر محمدآصف انصاری، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، ۱۳۵۱، ص ۲
- [۵]- دهخدا، علی‌اکبر، **لغت‌نامه**، تهران سال ۱۳۲۸ خورشیدی، ص ۱۸۸۲
- [۶]- دکتور عبدالغنی، **احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل**، ترجمه میر محمدآصف انصاری، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، ۱۳۵۱، ص ۲ - ۴
- [۷]- **غزل محض - سبک هندی و (ارلشلی بی‌دل)**، وب سایت ساو، بلوگفا، کوم
- [۸]- قاسم، میر قدرت‌الله، **مجموعه نغز**، لاهور ۱۹۳۳، ص ۱۱۵-۱۱۶
- [۹]- قاری عبدالله، **میرزا عبدالقادر بیدل** (ترجمه)، در کتاب سی مقاله در باره بیدل،

- گردآورنده: محمد سرور پاک فر، وزارت اقوام و قبایل، کابل میزان ۱۳۶۵، ص ۵۱
- [۱۰]- دکتور عبدالغنی، **احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل**، ترجمه میر محمدآصف انصاری، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، ۱۳۵۱، ص ۶
- [۱۱]- وب سایت افغان پدیا، ۴ شنبه ۲۵ جدی ۱۳۸۷
- [۱۲]- ویس امیری، **حضرت ابوالمعانی مرزا عبدالقادر بیدل**، منتشره وب سایت آزمون ملی و وب سایت فراتر از مرزها
- [۱۳]- شفیعی کدکنی، بیدل دهلوی، مجله هنر و مردم، ش ۸۴، ۸۵، س ۱۳۴۷، صص ۴۳-۵۱ و در کتاب سی مقاله در باره بیدل، گرد آورنده: محمدسرور پاک فر، وزارت اقوام و قبایل، کابل میزان ۱۳۶۵، ص ۲۸۴-۲۶۷
- [۱۴]- قاری عبدالله، **مرزا بیدل**، در کتاب سی مقاله در باره بیدل، گردآورنده: محمدسرور پاک فر، وزارت اقوام و قبایل، کابل میزان ۱۳۶۵، ص ۱۸
- [۱۵]- **وحدت وجود در کلام بیدل**، وب سایت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی
- [۱۶]- قاری عبدالله، **مرزا بیدل**، در کتاب سی مقاله در باره بیدل، گردآورنده: محمدسرور پاک فر، وزارت اقوام و قبایل، کابل میزان ۱۳۶۵، ص ۳۳
- [۱۷]- سایت افغان پدیا، ۴ شنبه ۲۵ جدی ۱۳۸۷
- [۱۸]- دکتور عبدالغنی، احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل، ترجمه میر محمدآصف انصاری، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، ۱۳۵۱، صص ۱۷۷-۱۷۵
- [۱۹]- سلجوقی، صلاح‌الدین، **نقد بیدل**، د پوهنی وزارت، د دارالتألیف ریاست، ۱۳۴۳، ص ۸۷
- [۲۰]- گویا، سرور، **وفات بیدل، قبر بیدل، عرس بیدل**، در کتاب سی مقاله در باره بیدل، گردآورنده: محمدسرور پاک فر، وزارت اقوام و قبایل، کابل میزان ۱۳۶۵، صص ۲۱۸-۲۱۹
- [۲۱]- دکتور عبدالغنی، **احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل**، ترجمه میر محمدآصف انصاری، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، ۱۳۵۱، صص ۱۷۶ - ۱۷۷
- [۲۲]- مجددی، پوهاند غلام‌حسن، **بیدل‌شناسی**، چاپ مطبعة پوهنتون، ۱۳۵۰، ج اول، صص ۸۶ و ۸۷
- [۲۳]- کدکنی، شفیعی، **بیدل دهلوی**، در کتاب سی مقاله در باره بیدل، گردآورنده: محمدسرور پاک فر، وزارت اقوام و قبایل، کابل میزان ۱۳۶۵، ص ۲۷۵
- [۲۴]- ژوبل، محمدحیدر، **تاریخ ادبیات افغانستان**، کابل ۱۳۳۶، ص ۱۲۹

[↑] سرچشمه‌ها

- بیدل، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر، **کلیات**، جلد چهارم (چهار عنصر، رقعات، نکات)، د پوهنی وزارت، د دارالتألیف ریاست
- استاد خلیلی، **فیض قدس**، انجمن تاریخ افغانستان، ۳ حمل ۱۳۳۴
- دکتور عبدالغنی، **احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل**، ترجمه میر محمدآصف انصاری، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، ۱۳۵۱
- دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**، تهران سال ۱۳۲۸ خورشیدی
- **غزل محض - سبک هندی و (ارلشلی بی‌دل)**، وب سایت ساو، بلوگفا، کوم
- قاسم، میر قدرت‌الله، **مجموعه نغز**، لاهور ۱۹۳۳
- **سی مقاله در باره بیدل**، گردآورنده: محمدسرور پاک فر، وزارت اقوام و قبایل، کابل میزان

- شفيعى كدكنى، **بیدل دهلوی**، مجله هنر و مردم، ش ۸۴، ۸۵، س ۱۳۴۷
- - سلجوقى، صلاح‌الدین، **نقد بیدل**، د پوهنى وزارت، د دارالتأليف ریاست، ۱۳۴۳
- مجددى، پوهاند غلام حسن، **بیدل شناسى**، چاپ مطبعة پوهنتون، ۱۳۵۰
- سلجوقى، صلاح‌الدین، **نقد بیدل**، د پوهنى وزارت، د دارالتأليف ریاست، ۱۳۴۳
- ژوبل، محمدحیدر، **تاریخ ادبیات افغانستان**، کابل ۱۳۳۶
- وب سایت **افغان پدیا**، ۴ شنبه ۲۵ جدی ۱۳۸۷
- ویس امیری، **حضرت ابوالمعانی مرزا عبدالقادر بیدل**، منتشره وب سایت آزمون ملی و وب سایت فراتر از مرزها
- وب سایت **ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی**